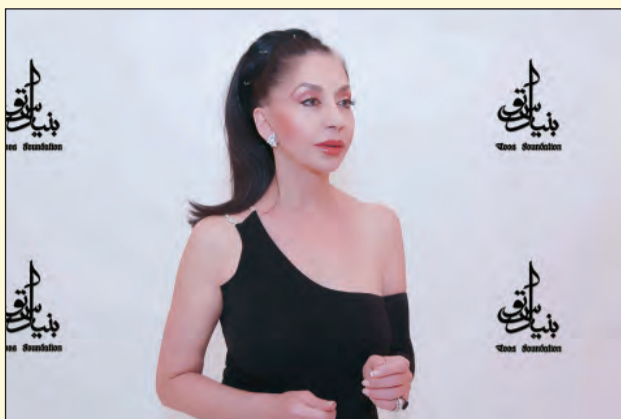


# عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد....



خانم جمیله خرازی، مؤسس بنیاد توس

رسیدیم. این کار «سهل و ممتنع» را «سامان خلاوه»، بر عهده گرفته و با صدای رسائی که داشت، هفت هشت ده تا غزل مولوی را بی هیچ «تبیق» از بر دکلمه کرد. این بخش می توانست تاثیر گذارتر باشد اگر شمار غزلها کم تر می بود و این گونه به هم دیگر نجسبیده بود. مولوی را باید آرام آرام هضم کرد. در غیر این صورت ثقل سرد می آورد!

و گرمی که داشتند، سخت دلگرم کننده بود. این دخترکان با آن که حتی نسل دوم انقلاب محسوب می شوند، هم چنان نغمه و بهناز و المیرا و شقایق نامیده می شدند، اسم گروه شان را هم گذاشته اند «پارسوا»!

با این همه به موسیقی سنتی دلبسته بودند و سازهای خود را نمی زدند، با مهر می نواختند. گوش سپردن به نغمه های نازک

این عشقی که حافظ از آن یاد می کند، دیگر نه عشق زمینی که ماورائی است. عشق لب و دندان و چاه زرخندان نیست. عشق به تمامیت و بی کراتگی است. عشقی است که از روز ازل، از پرتو روی جانان تراویده و جلوه های خود را در هر گوشه و کناری باز نهاده است.

عرفان ایرانی واسطه کشف این جلوه های اثیری است که تعریف ناپذیر است و از همین روی تصویر نداشتنی.

پرداختن به عرفان در عرصه های هنری، تازگی ندارد. غالباً هم کلیشه ای بوده است. یک فقره چرخ سماع صوفیان قونیه، دو فقره غزل از مولوی، با دکلماسیون نامناسب و چند قطعه موسیقی سنتی با ریتم ویژه و با شرکت الزامی دف نوازان، کار را به ظاهر تمام می کند و تهیه کننده را راضی. بازسازی عرفان ولی دشوارتر از این هاست. و اصلاً چه بهتر به روی صحنه نیاید و خود را در پیچا پیچ ذهن بازسازی کند.



خلاوه که خودش می گوید معنای اسمش خلوت نشین است، درس خوانده تئاتر است و در درون و برونمرز در چند نمایش شرکت کرده است.

گویندگی برنامه را «فخری نیکزاد» و «کلیفور دالیسون» به فارسی وانگلیسی بر عهده داشتند. صدای هر دو با محتوای برنامه سازگار می نمود... و طراحی رقص

آن ها، که بیشترش هم از «حسین علیزاده» بود، چیزی کم از پرواز در زلال نور نداشت!

و اما این گروه نرم و گرم صدائی را نیز همراهی می کرد، که در سال های اخیر در فضای موسیقی سنتی ایران طنین انداخته است. صدای «محمد معتمدی» که خیلی ها او را «شجریان سوم» نام نهاده اند. همان گونه رسا و قدرتمند

در این صورت «هر کسی از ظن خود» به آن نزدیک می شود و اگر توانائی اش را داشته باشد از نیروی آفریننده آن بهره ور می شود.

با این همه در بیستم نوامبر گذشته، در «لوگان هال» لندن شاهد کوشش دیگری بودیم در بازسازی عرفان ایرانی که به موازات عیب و نقص های معمول که در همه این نوع صحنه سازی ها، به



ها، با رقصندگانی از ترکیه و ایران و اسپانیا، نرم و دلپذیر بود. انحنایها بیشتر از زاویه ها بود و رقص ها را لطافت می بخشید....

رقص ها را و خیلی چیزهای دیگر را «جمیله خرازی»، مؤسس «بنیاد توس» خود طراحی کرده بود.

حال که صحبت او به میان آمد باید گفت که هفت سالی است که از همه راهبندان ها- عبور کرده و بنیاد را سر پا نگاه داشته است. برنامه عرفانی او اگر هم ما را به «زالال نور» نرسانده باشد، شب دلپذیری سرشار از شنیدنی ها برای ما فراهم آورد.

و همان جور ظریف و لطیف. معتمدی، جوان جوان است. ۳۳ سال دارد ولی پختگی صدای او را معمولاً خوانندگان میانسال دارند. او به مکتب اصفهان گرایش دارد و از محضر «تاج اصفهانی» و «ادیب خوانساری» بهره گرفته، تا کنون در گروه های «خورشید» و «شیدا» آواز خوانده و با ارکستر ملی ایران نیز همکاری داشته است. دو سه فقره تصنیف- غالباً ریتمیک و برانگیزاننده- و دو سه حنجره آواز، بهترین توشه ای بود که در پرواز به سوی نور، نصیب ما شد و شب ما را پر بار ساخت.

در بخش دیگری از برنامه به دکلماسیون غزل های مولوی



چشم می خورد از چند ویژگی مثبت برخوردار بود.

برنامه ای بود از «بنیاد توس» با مصرعائی از حافظ بر پیشانی که عنوان مطلب ما نیز شده است. عنوان دوم برنامه که از آن خود تهیه کنندگان بود، بلند پروازانه «پرواز در زلال نور و عشق و معرفت» را با همسفرانی چون رومی و شمس نوید می داد.

همین جا بگوئیم که مولوی هم گرفتار تکرر «کنیه» شده است. افغان ها او را بلخی، ترک ها رومی و عارفان ما «مولانا» می نامند. مولوی به کناری نهاده شده است. اگر چه عنوان پرواز در زلال نور، برای برنامه توس، گزافه گوئی است ولی به تکرار می گوئیم که چند ویژگی آن را از برنامه های مشابه جدا می کند.

دیدار با یک گروه سازهای سنتی متشکل از دختران جوان (۲۰ تا ۳۰ ساله) ایرانی با ملودی های نرم